

## روزهای ۷ و ۸ ثور

هر کشوری در تاریخ خود روزهای میمون و خوشنام و افتخاربرانگیز دارد، که با فرارسیدن آن دلها مملو از لذت و خوشحالی میگردد و تمام اقشار مردم از خورد و بزرگ برای فرارسیدن و بزرگداشت آن روزشماری میکنند تا هرچه پرشکوه تر آن روزها را گرامی بدارند و از آنها به عنوان روزهای ملی و یا به عنوان اعیاد مذهبی با سرور و شادمانی تکریم و تجلیل کنند، اما برعکس در تاریخ هر کشوری روزهای سیاه و بدشگون و نامیمونی نیز وجود دارد که با آمدن آن روزها دلها از غم و غصه به درد می آیند و خاطرات از دست دادن و ابستگانی چون: پدر، مادر، برادر، خواهر، فرزند، واقارب و دوستان دوباره در اذهان تداعی میشود و احساس نفرت شدید وجود آدمی را فرامیگیرد، پس هیچکس نمیخواهد تا چنین روز و روزگاری باز بسراغش بیاید و یا آنرا به خاطر بیاورد و لذا از آن بیزار است. روزهای های ۷ و ۸ ثور در تاریخ کشور ما از جمله روزهای خونین و فاجعه بار و پراز نحوست و مصیبت اند و همه مردم ما بدرجات متفاوت از آنها نفرت دارند. چونکه هر دو روز برای ملت ما جز مصیبت و بدبختی و درد بیکران از دست دادن همه دار و ندار شخصی و ملی چیز دیگری به ارمغان نداشته است. شکی نیست که هنوز معدود کسانی وجود دارند که بابهره گیری از هر ج و مرج «بگیر و ببند و بکش» در فرایند این دوروز، با نوعی افتخار از این روزها یاد دهانی میکنند و باد در غبغب می اندازند، بدون تردید تعداد این افراد از یک درصد کل مردم افغانستان تجاوز نخواهد کرد.

این دو سیاه روز تاریخی، یکی متعلق به رژیم حزب دموکراتیک خلق (مورد حمایت شوروی سابق) است و دیگری مربوط به تنظیمهای اسلامی (مورد حمایت پاکستان، عربستان سعودی و اخوان المسلمین مصر) است. رهبران حزب دموکراتیک خلق، بر اثر خود خواهی ها و قدرت طلبی های خود که شوروی آنها پکه میزد با راه اندازی کودتای ۷ ثور یک نظام قانونی را که بطور نورمال به حرکت خود بسوی انکشاف ادامه میداد، سرنگون کردند و سپس هر کسی را که تصور میکردند باراه و روش حکومت داری آنها مخالف است، سر به نیست مینمودند. و چون دیدند مردم با زور و با بگیر و بکش، حاضر به تبعیت از دساتیر رژیم بر سر قدرت نیستند، به بهانه نجات «انقلاب؟» از دست امپریالیزم جهانخوار، ولی در واقع بخاطر حفظ قدرت شخصی و گروهی خود، حاضر شدند قشون بیگانه را برای تجاوز به کشور فرا بخوانند تا خود چند صبحی زیر چتر بیگانه بر افغانستان حکومت کنند. بدون تردید اگر قشون سرخ بر افغانستان تجاوز نمیکرد، مجاهدی هم ظهور نمی نمود و تنظیم های بنیادگرای اسلامی نیز به رسمیت شناخته نمیشد و برای مقابله با کمونیزم به کشور گسیل نمیگردید، و کشور ما به میدان جنگ مبدل و به لانه بنیادگرایی و تروریزم القاعده و بن لادن و طالب مبدل نمیشد.

امروز که از کودتای ثور ۱۳۵۷، ۲۸ سال و از آغاز ویرانی کابل در ۸ ثور ۱۹۹۲، ۱۴ سال میگذرد، هرکس بخوبی میتواند پیامدهای آن دو روز شوم را بر سرنوشت کشور بسنجد و نتایج آنرا با دوران قبل و بعد از ۷ و ۸ ثور به مقایسه بگیرد و قضاوت کند. هر افغان غیر وابسته به آن احزاب میتواند عملکرد رهبران حزب دموکراتیک خلق و عملکرد رهبران تنظیمهای جهادی را در دوران حاکمیت شان مورد نقد و بررسی قرار بدهد و دریک کلام بگوید که در آن رژیمهای ایدئولوژیک، هیچگونه حقوق اساسی مردم که در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل تسجیل شده، احترام نمیشد و آزادی بیان و آزادی مطبوعات و آزادی های مدنی از قبیل تشکل احزاب و گروه های سیاسی مخالف دولت وجود نداشت و حقوق بشر از بسیاری جهات نقض و پایمال میشد.

نویسنده سرشناس کشور آقای رهنورد زریاب در یک نوشته بلند تحت عنوان «[دور قمر](#)»، تصویر کلی از عملکرد حزب موکراتیک خلق بدست میدهد که ما یکی دو پراگراف آنرا در اینجا نقل می‌کنیم: «حزب دموکراتیک خلق که در دوره دموکراسی (دهه ۶۰) نقاب انسانی و معصومانه‌ی بر چهره داشت، از آزادی، عدالت، و حقوق مردم سخن میگفت و ایجاد یک آرمانشهر زیبا، خوش آیند و رها از بیداد را مژده میداد. پس از اینکه قدرت دولتی را بدست گرفت، ناگهان نقاب از چهره اش فروافتاد و مردم از ده‌های هزار سر سهمناکی را دیدند که هزار تا دهن داشت و از هر دهنش آتش و خاکستر سوزان می‌بارید. تمام آزادی‌ها، عدالت، حقوق اساسی مردم و امنیت و مصئونیت در این آتش سوختند و زیر خاکستر شدند ...»

حزب دموکراتیک خلق چنین بهشتی را وعده داده بود، ولی جهنم سوزان هولناکی ایجاد کرد و در این جهنم بیشتر از همه، آن گروه عظیمی سوختند و رنج دیدند که به‌روزی و سعادت آنان را شعار خویش ساخته بود، نادرترین و بینوایترین مردم کشور.... در فرهنگ سرخ حزب، نه تنها آزاد اندیشی و آزادانه سخن گفتن گناهی بزرگ بود، بل، گوش دادن به گپ و سخنی که از آن طنین مخالفت و ناسازگاری با حزب و راه و روش آن شنیده میشد، خیانت و جرم بشمار میرفت. همچنان خواندن هر نکته و سخنی که بوی بیگانه با آموزشهای دبستان حزب میداشت، سزاوار باز پرس و کیفر می‌بود. بدین صورت، حزب مردم را از دسترسی به فرهنگ، دانش و رویدادهای گونه‌گون جهان غیر کمونیست محروم میساخت و حتی شنیدن رادیوهای جهان، بویژه در عهد نامیمون تره کی - امین، میثوانست همچون برگه معتبری برای اثبات ضد انقلاب بودن بکار رود و شنونده تیره بخت را روانه زندان یا حتی کشتارگاه سازد...

بمباران بیدریغ روستاها، کشتارهای گروهی، نابودکردن فرآورده های کشاورزی و حیوانات روستائیان، ویران کردن قلعه ها، باغ ها و تاکستانها، از کارنامه های بسیار سنگدلانه حزب دموکراتیک خلق بشمار میتوانند رفت. در سراسر دوره فرمانروائی حزب، آدمیان و زندگی آدمیان، هیچگونه ارزشی نداشت. به نظر میرسید که حزب، نه تنها کشور را ملک طلق خویش به شمار می آورد، بلکه مردمان کشور را نیز بچشم کنیزان و بردگان خود می دید و با آنان بر خوردی را می کرد که شاهان خود کامه سده های میانه با کنیزان و بردگان شان داشتند. گذشته از این، همین ستمگریها، سنگدلی ها و خشونت های حزب دموکراتیک خلق بود که میلیونها تن از مردم کشور را، در سرزمین های دور و نزدیک، آواره و در بدر ساخت. مهاجرتی چنین گسترده و عظیم، در چنین مدتی کوتاه، به منظور نجات زندگی و آرمان، شاید در تاریخ جهان نظیر نداشته باشد.» (اخبار «وفا» ۱۳۷۴، نیز مقدمه یی بر کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان، از این قلم، سوئد، ۱۹۹۶، ص ۳۸۰)

و اما در ۸ ثور با ورود صبغت الله مجددی، نخستین رئیس مؤقت دولت اسلام‌ی، شهر کابل که یک شهر سالم دو میلیون جمعیتی بود بر اثر راکت باری تنظیم های جهادی بر مواضع یکدیگر بخون نشست و مدت سه روز جنگ خیابانی شدیدی را متحمل شد که بر اثر آن، شهریان کابل در ماتم عزیزان از دست داده خویش نشستند. حضرت مجددی روز (۸ ثور ۱۳۷۱) قدرت دولتی را از معاون رئیس جمهور سابق آقای داکتر سرابی در حالی تسلیم گرفت که جنگ خیابانی در کوچه های شهر کابل جریان داشت. او همان روز هیات‌ی را برای صلح موظف ساخت و دو روز بعد آتش بس میان گروه‌های متخاصم نافذ شد، اما فضای نا امنی بر شهر حکمفرما بود.

مجاهدین مسلح هنگام عبور از جاده‌ها، در موترهای پیکپ جاپانی و تویوتا و جیب‌های سرگشاده در حالی که دست بالای ماشه ماشنیدار یا راکت سرشانه‌ی خود گرفته و آنرا بطرف مردم شهر متوجه ساخته بودند، جاده‌ها را عبور میکردند و بدین سان ترس و رعب در دل ساکنان شهر ایجاد میکردند.

نا امنی و بی مصؤونیت در هر قدم و هر کوجه و هر راهرو، در روز و شب حکمفرما بود. هر یک از افراد مسلح پکول دار که خود را مجاهد مینامید، میتوانست در هر قدم رهگذران را متوقف سازد. تلاش می نماید. پول و ساعت و بایسکل و موتر شخصی افراد را بدون چون و چرا تصاحب نماید. مرجع شکایت وجود نداشت و مقامی که امرش بر مجاهدین ساری و جاری باشد، سراغ نمیشد. قتل، ترور، دزدی، جنایت و تجاوز بر ناموس مردم، غارت اموال و دارایی دیگران هر شب در هر گوشه و کنار شهر شیوع داشت و فقط مردم میتوانستند آن را به عنوان دلایل ضعف و ناتوانی حکومت اسلامی برای همدیگر خودقصه کنند و برتری نسبی رژیم گذشته را بر آن برشمارند.

هر شب هزاران و شاید میلیونها مرمی کلاشنیکوف و ماشیندار ثقیل و خفیف و بعضا راکت میانه (سرشانه ئی) و توپ از داخل محلات مسکونی شهر به هوا فیر میگردید که بر اثر آن، ده ها انسان در منازل خویش مجروح و یا تلف میشدند و وزارت صحت عامه و گارنیزون شهری از طریق رادیو و تلویزیون ابلاغیه های متعددی مبنی بر منع فیرهای هوایی پخش مینمودند، ولی کجا بود گوش شنوایی که آنرا می شنید و بدان عمل میکرد؟

مکاتب، مدارس، پوهنتون ها مسدود گردید و به قرارگاه های نظامی و محل قوماندۀ تنظیم های جهادی مبدل شدند. مامورین و کارمندان کمتر به وظایف خویش حاضر میشدند و اگر به وظیفه میرفتند چون دفتر و میز و چوکی برای نشستن نداشتند، بناچار پس از امضای حاضری و تبادلۀ دیدنی ها و شنیدن های شگفت انگیز خود به همدیگر دوباره بخانه های خویش بر میگشتند.

اذیت و آزار رهگذران، خالی کردن جیب عابرین، فروش اجباری اموال دزدیده شده بر رهروان، غارت و چپاول منازل و دارائی مردم، تصاحب دارائیهای دولتی و تخریب و سایط زرهی و موسسات تولیدی و زیربنائی و انتقال ماشین آلات فاریکات به پاکستان و فروش آن به نرخ آهن پاره و اخطاف افراد ثروتمند هر شب در محلات مختلف شهر صورت میگرفت و در بدل پرداخت پول هنگفت اختطاف شده گان حیات و فرزندان خود را میخریدند.

بدینسان دوره دو ماهه حکومت حضرت مجددی گذشت. مجددی آنچنانکه دیده شد، آدم رک و راستگوی بود. جنگ ها، غارت ها و چپاول دارائی مردم توسط مجاهدین را محکوم میکرد و بصراحت اعتراف مینمود که از این لحاظ او خجالت میکشد که خود را مجاهد بشمارد. در عین حال آن همه بی نظمی و بی امنیتی را در شهر کابل به گردن گارنیزون کابل و احمدشاه مسعود که قوماندان گارنیزون کابل و وزیر دفاع بود می انداخت. او بارها از ناتوانی حکومت اسلامی و عدم تامین امنیت در شهر کابل بوسیله موظفین امنیتی اعتراف کرد و از آنهایی که دارایی و هستی خود و وابستگان خود را از دست داده بودند با اظهار تاسف معذرت خواست و گفت: «چه کارهای که نشد والله اگر روس این کارها را کرده باشد والله اگر کمونیست ها کرده باشند یا هیچکس دیگر، والله ما خجالت میکشیم که نام مجاهد را بگیریم. عزتی را که خداوند به مجاهد داده بود بزمین زده شد.»

با بقدرت نشستن برهان الدین ربانی بجای صبغت الله مجددی، اوضاع بدتر از پیشتر گردید. راکت پرانی و شلیک توپ و بمباران مناطق زیر سلطۀ گلبدین حکمتیار به استقامت چهلستون و دارالامان و بالاحصار و کارته نوازسوی نیروهای دولتی تحت قوماندۀ احمدشاه مسعود از یکسو و پرتاب راکت و توپ و سلاح های ثقیله از ساحه متعلق به حکمتیار بر مرکز شهر کابل، دود از دمار روزگار مردم برآورد. مجاهدین با نشان دادن سیمای بس خوشنبتار از خود، بدترین و نابخشودنی ترین حزبی های رژیم گذشته را برائت دادند و مردم و آنانی که برای سقوط رژیم گذشته دعا میخواندند، بدترین های رژیم قبلی را بر مجاهدین جنگ افروز و مرگ آفرین افغان ترجیح میدادند. زیرا میدیدند که مجاهدین جز کشتن و چپاول و غارت و راکت زدن و آتش افروزی و ویران کردن شهر و همه دار و ندار وطن، بفکر حکومت کردن و آرامی اوضاع و امنیت مردم نبودند و نیستند.

طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ بر اثر جنگ های تباهنکن قدرت طلبی، مذهبی و قومی و زبانی، بیش از پنجاه هزار انسان بیگناه از مردم غیر نظامی در کابل کشته و بیش از ۷۰٪ از ساختمانهای شهر کابل به ویرانه مبدل شدند. کدام عملکرد میتواند جنایت بار تر از این عمل رهبران تنظیم های افراطی باشد که در جامه دین و پاسداری از اسلام، مردم مسلمان تحت ساحة تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، بر زنان گروه های مخاف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان مسلمان گروه مخالف را بریدند و بر سر مسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگر میخهای شش انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند؟ مگر در قرآن خدا مسلمانان برادر هم گفته نشده است؟ پس چرا حیثیت و آبروی و عرض مسلمانان و مال و دارائی های شخصی مسلمانان و دارائیهای عامه بدست غارت سپرده شد و یا منابع اقتصادی و تولیدی کشور از بیخ و بنیان نابود گردید و موترهای ملی بس و تانک های محاربوی و سرمایه های ملی آن به پاکستان انتقال داده شد و به نرخ آهن پاره به فروش رسید؟

مردم کابل شاهد صدها و هزاران ناروائی های شرم آور گروه های مسلح وابسته به تنظیمهای جهادی استند. این در حالی بود که روزانه از زمین و هوا باران مسلسل توپ و راکت و بمب های تباهنکن بر سر مردم می بارید و خانه و کاشانه شان را به ویرانی میکشاند. مراکز قدرت متعدد بود و هیچ قوماندانی از هیچ مرجعی دستور نمی پذیرفت و به همین علت وقتی دختران و زنان شوهردار مورد اختطاف گروه های جهادی قرار میگرفتند، مرجعی که به شکایات مردم رسیدگی کند، و جلو این هرج و مرج و انارشی را بگیرد، وجود نداشت و تنها پرداخت مبالغ هنگفت پول میتوانست حلال مشکلات باشد. و بنا برین بسیاری از مردم پایتخت و شهرهای بزرگ کشور با رویکار آمدن نظام اسلامی مجاهدین، مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند و به پاکستان و یا ایران و تاجکستان و یا روسیه و یا در داخل کشور به مزارشریف یا جلال آباد که از امنیت بیشتر برخوردار بود، فرار کردند تا لا اقل جان خود را از چنگ عدالت اسلامی تنظیمها نجات داده باشند.

تجلیل از ۸ ثور، تجلیل از افتخارات جهاد و مقاومت مردم ما در برابر ابرقدرت شوری نیست، زیرا که شوروی بوسیله دست پروردگان خود در جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق، با یک کودتای درون حزبی علیه داکتر نجیب، پروسه صلح سازمان ملل متحد را سبوتاژ نمود و سپس با برکشیدن گروه های مورد حمایت خود بر سریر قدرت و مشتعل ساختن جنگ داخلی، بقول دانشمند معاصر وطن جناب داکتر میر عبدالرحیم عزیز: « **افغانها از افتخارات جهاد و پیروزی شان بر قوای سرخ** » محروم ساخته شدند. با قبول چنین واقعیتی، تجلیل از ۸ ثور در حقیقت یاد آوری از یک ماتم ملی و یک سوگواری عمومی است. حالانکه اگر قرار باشد روزی را به عنوان روز نجات کشور از تجاوز شوروی برگزید و از آن تجلیل بعمل آورد، آن روز، باید روزی باشد که مردم سایه شوم هرچه تفنگ و تفنگدار است از سر خود بدور دیده باشند، و نه روز ۸ ثور که جز بدبختی، جز ویرانگری و جز آواره گی ورنج بیکران برای مردم ما چیزی دربر نداشته است. فقط چند گروه از تنظیمهای اسلامی که در این روز به قدرت رسیده و از غارت دارائی های عامه صاحب ثروت بیکران شده اند، به این روز دل بستگی دارند و به آن می بالند، در حالی که اکثریت مردم افغانستان که سهم فعالی در جهاد برضد شوروی داشته اند، از این روز دل خوش ندارند و تجلیل از آن به مثابه نمک پاشیدن بر زخم های جانکاه مردم کابل و کسانی است که شاهد خودکامه گی و زورگوئی و اجحاف لجام گسیخته جمعیت اسلامی، حزب وحدت مزاری، حزب اسلامی حکمتیار و دیگر افراطیون مذهبی، طی سالهای ۱۹۹۲\_۱۹۹۶ بوده اند و به نحوی از انحاء ضربت جانکاه حاکمیت رژیم غارت و تجاوز و هتک حرمت را برهستی و دارائی خود و خویشاوندان و وابستگان خود دیده اند. وظیفه مبرم پارلمان افغانستان است تا از تجلیل روز ۸ ثور که در واقع روز

تذليل مردم كابل وسراسر افغانستان است، صرف نظر كند و بجای آن روز دیگری را كه آحاد افراد ملت خود را در خوشی آن سهیم بدانند، برگزیند و از آن مانند روز ۲۸ اسد به عنوان روز نجات افغانستان تكريم و تجلیل بعمل آید. پایان